

پرنده‌های آماده‌ی پرواز

و چهارداستان دیگر

اتریشیا‌های اسمیت

ترجمه

شهریار زعفرانی



سرشناسه: های اسمیت پاتریشیا، ۱۹۲۱ - ۱۹۹۵ م.

Highsmith, Patricia

عنوان و نام پدیدآور: پرنده‌های آماده‌ی پرواز و چهار داستان دیگر/ پاتریشیا های اسمیت؛ ترجمه‌ی شهریار وقفی‌پور.

مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.

شابک: ۶ - ۲۶ - ۷۷۳۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-7739-26-6

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Eleven, 1972, c1970.

موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.

موضوع: American fiction - 20th century

شناسه افزوده: وقفی‌پور، شهریار، ۱۳۵۶ -، مترجم

ر. ا. بی کنگره: ۱۳۹۸ پ ۴ الف/PS۳۵۷۲

بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴

شماره کتاب‌آسی ملی: ۲۰۷۰۳۳۵

این مجموعه، ترجمه پنج داستان کوتاه است از کتاب:

Eleven by Patricia Highsmith

Penguin Books, 1972



پرنده‌های آماده‌ی پرواز

و چهار داستان دیگر

پاتریشیا های اسمیت

ترجمه‌ی شهریار وقفی‌پور

چاپ و صحافی: پردیس دانش

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

تهران - صندوق پستی ۵۳۴ - ۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۱۹۱۰۳۵

Instagram: raazgoo.publishing

فهرست

۷	یاشگنار
۱۵	وقتی کشتو آبرو به میل وارد می شود
۵۱	پرنده های آمازون پرواز
۷۵	حلزون باز
۹۱	آبگوشت سنگ پشت
۱۱۵	قهرمان زن

پاتریش^۱ های اسمیت جنایی نویسی است که می توان کتاب هایش را بارها و بارها خواند. نویسندگان زیادی وجود ندارند که بتوان چنین چیزی در موردشان گفت. او نویسنده ای است که در زمان هایش، عالمی مختص نویسنده های خوش خلق کرده است؛ عالمی کلاستروفوبیک^۲ و غیرعقلانی که هر بار، با حسس از ترس شخصی، واردش می شویم، و سررا از روی شانه، تا نیمه پشت برگردانده ایم، حتی با نوعی اکراه، چرا که لذات سنگ دلانه ای در این عالم هست که در پی تجربه شان هستیم، تا این که جایی، حداً در فصل سوم، راه بازگشت پشت سرمان بسته می شود، دیگر نتوان پاپس کشیدن نداریم، ما محکوم به زیستن تا پایان قصه هستیم، همراه با مجموعه ی پرشمار دیگری از تبهکاران فراری.

تنش حتی از این هم بیش تر است، چرا که هیچ گاه نمی توانیم مطمئن باشیم حتی بدترین این افراد، مثلاً آقای ریپلی با استعداد،

۱. به معنای واهمه و ترس روانی از محیط های تنگ و بسته. «خفقان ترسی» یا «تنگ هراسی» هم ترجمه می شود که چندان خوش آهنگ، و البته دقیق، نیست. م.

جان به در می‌برند یا نه، و آن‌هایی که نسبتاً بی‌گناه‌اند زخم می‌خورند یا نه، منظور کسانی‌اند چون والتر بی دست و پا در گریز نسبتاً تقصیرکارانه‌اش با کسی چون سیدنی بارتلبی در «ذره‌ای ترحم» (A Suspension of Mercy). عالم مذکور جهانی است بی هیچ غایت اخلاقی. این عالم هیچ‌گونه وجه اشتراکی با جهان قهرمانانه‌ی همتایان خود، همت یا چندلر، ندارد و کارآگاهانش گاه هیولاهایی سنگین‌اند. چون ستوان امریکایی، کاربی، در «بی دست و پا» (The Bunderer) با شخصیت‌هایی منگ، ترحم‌انگیز و عقلانی‌اند چون بازرس برای ری‌رینانیایی؛ هیچ دخلی به کارآگاهان خصوصی رومانیتیک و تلخ‌اندیشی ندارند که به هر حال، همیشه می‌دانیم که در نهایت، بر شر غالب خواهند شد و شاهدهی بر اجرای عدالت خواهند بود، حتی اگر مجبور شوند در این راه، دلبرکی را به صندلی الکتریکی بسپارند.

وقتی ما در این عالم، از آن مرز بازگشت ناپذیری رد شویم، هیچ چیز قطعی و متقن نخواهد بود. این عالم جهانی نیست که در ابتدا باور داشتیم می‌شناسیمش، بلکه جهانی است که به شکلی هراس‌آور، از خانه‌ی همسایه‌مان نیز، واقعی‌تر است. اعمال شخصیت‌ها ناگهانی و فی‌البداهه‌اند و انگیزه‌ها، گاه، چنان توضیح‌ناپذیرند که باید بی‌چون و چرا قبول‌شان کنیم. می‌پذیریم چون غیرممکن است. شخصیت‌های داستان‌های ای اسمیت غیرعقلانی‌اند، و با همین فقدان عقلانیت‌شان، درون زندگی شیرجه

می‌زنند؛ وقتی به ناگاه متوجه می‌شویم که داستانی‌ترین شخصیت‌ها، به شکلی باورناپذیر غیرعقلانی‌اند که آن‌ها از «الف» تا «ی» زندگی‌شان را طی کرده‌اند، مثل مسافران هرروزه‌ای که همواره قطاری واحد را سوار می‌شوند. انگیزه‌های این شخصیت‌ها به هیچ وجه توضیح‌ناپذیر نیستند، چرا که به طرزی غمناک بدیهی‌اند. شخصیت‌ها نیز به مانند علامتی در علم ریاضی بی‌روح‌اند. ما زمانی شخصیت‌های واقعی پذیرفته بودیم‌شان، اما همین که از آن سوی مرزهای اسمیت، به پشت سرور کرده، نظاره‌شان می‌کنیم، تصدیق می‌کنیم که دنیای ما محضاً هیچ‌گاه به لحاظ واقعی بودن، به گرد پای این عوالم نمی‌رسد. ناگاه هراسی به جان‌مان می‌افتد که «نکند ما هم به این‌جا تعلق داشته باشیم»، و به خیابان‌های آشنا که پا می‌گذاریم، لرزشی از دلهره فراام‌گرفته‌مان، دلهره‌ی دفاتر قطارهای سریع‌السیر امریکایی، مرکزی برای بسیاری از مردان خبیث‌های اسمیت، مرکز تجربه‌شان در اروپای بی‌ریشه، جایی که نامه‌هایی به مقصدشان می‌رسند (اگرچه شاید نامه روی پاکت جعلی باشد)، جایی که چک‌های مسافرانی باید نقد شوند (که شاید امضایشان جعل شده باشد).

خواندن داستان‌های کوتاه پاتریشیا‌های اسمیت که شروع شد، نمی‌توان ناتمام کنارشان گذاشت، اگرچه گاهی شاید بتوان به راحتی از جادویشان خلاص شد، آن‌هم به دلیل ایجازشان. ما چندان زمانی با این داستان‌ها زندگی نمی‌کنیم که در آن‌ها غرقه

شویم. های اسمیت شاعر تشویش و دلهره است، نه هراس. همان طور که در دوران بمباران لندن دریافتیم، در گذشت زمان، هراس به نوعی مسکن بدل می‌شود، هراس ممکن است آدمی خسته را به خواب فرو برد، اما تشویش، با ملایمت و گریزناپذیر، به اعصاب آدم نیش می‌زند. ما چاره‌ای نداریم جز آن که راهی برای سرکردن با آن بیابیم. بهترین رمان های اسمیت، از نظر من، «رعشه‌ی جاعلی» (The Tremor of Forgery) است و اگر از من پرسیده شود، این رمان در باب حقیقت حتماً جواب می‌دهم: «دلهره».

پاتریشیا های اسمیت، به ناچار، در داستان های کوتاهش روشی متفاوت را در پیش می‌گیرد. و در پی قتل‌ی سریع، به جای احاطه کردن آرام خواننده، است، و حسی از انگیز و با چه مهارتی، ما را ضربه فنی می‌کند. برخی از داستان های این مجموعه، سال ها پیش نوشته شده‌اند، پیش از نخستین رمان های اسمیت، «بیگانگان در قطار»، اما به هیچ وجه این احساس به ما دست نمی‌دهد که او در حال کارآموزی است، با آغازهایی اشتباه، با «شعاعی و خطا». داستان «قهرمان زن» (The Heroine) که تقریباً ربع قرن پیش نوشته شده است، به اندازه‌ی تازه‌ترین رمان او، مطالعه‌ای در باب دلهره است. ما از همان اولین مصاحبه با پرستار جوان، درمی‌یابیم که او تا چه حد خطرناک (و غیرعقلانی) است. ما بی اختیار می‌خواهیم فریاد برآریم تا والدین بشنوند: «از شر این زن خلاص شوید، پیش از آن که مهلت به سررسد».

در این مجموعه، داستان محبوب من، «وقتی کشتی تیزرو به موبایل وارد می شود» با هراسی جاری پایان داستان، یکی از بهترین داستان های کلاستروفوبیک های اسمیت است. «آبگوشت سنگ پشت»، از داستان های اخیر های اسمیت، داستانی سنگدلانه از دوران کودکی است که می توان با شاهکار ساکی اچ. اچ. مونرو، «سرنده و اوتار»، مقایسه اش کرد، و همچنین داستان «حلزون باز»، که به سختی می توان به گردش رسید، به خاطر وحشت جسمانی نابش که اساسی است که به ندرت های اسمیت بدان متوسل می شود. آقای ناپرت همان نگرشی را به حلزون هایش دارد که های اسمیت به آدم ها. او حلزون ها را با همان کنجکاوای می نگرد که های اسمیت آقای ریپلی را تعداد را:

«آقای ناپرت به هوای تهای خوراکی به آشپزخانه کشیده شده بود و از سرتاق متوجه جفتی حلزون در کاس ای چینی در جاذرفی شده بود که خیلی به ندرت مورد استنار قرار می گرفت. آن ها کمابیش روی دم شان ایستاده بودند و در عین حال، در هم می رفتند، درست مثل جفتی مار که مسحور مارافسایی شده باشند. آقای ناپرت خم شد نزدیک ترو از تمامی جوانب، بررسی شان کرد. چیز دیگری در حال وقوع بود: زائده ای گوش مانند از سمت راست صورت هر دو حلزون بیرون زد. غریزه اش به او می گفت در حال تماشای یک معاشقه، به معنای درست کلمه، است.»